

مهمان امام حسین (ع)

محمدباقر نوریان لایلی

آموزگار مدرسه‌ی شهید مدرس حاجی کلا، محمودآباد مازندران

ماه محرم بود و طبق روال همه ساله، بچه‌های مدرسه‌ی ما در هیئت‌های مذهبی در عزاداری امام حسین (ع) شرکت کرده بودند. من هم که اهل شهری دیگر بودم، در اولین سال معلمی خود مجبور بودم به‌خاطر برخی مسائل، فاصله‌ی ۹۰ کیلومتری تا مدرسه را با ماشین طی کنم. از طرفی هم با بچه‌ها عهد بسته بودم که در مراسم عزاداری آن‌ها شرکت کنم. برای همین به بچه‌های کلاس قول دادم که یک شب در روستای آن‌ها بمانم تا از نزدیک در مراسم عزاداری و سینه‌زنی شرکت کنم. در این حین یکی از بچه‌ها به من گفت: «آقا معلم برای شام بیابین خونه‌ی ما.» یکی دیگر از بچه‌ها هم گفت: «نه! آقا معلم حتماً خونه‌ی ما می‌آد.» مجادله‌ی آن‌ها با این جمله‌ی من به اتمام رسید که: «من امشب مهمون امام حسین (ع) هستم و بس. پس بحث نکنید.» این جمله همان و سکوت چند تا از بچه‌ها و خوش حالی تعدادی دیگر از بچه‌ها همان. چند ساعتی گذشت. دیدم واقعاً نصف بچه‌های کلاس از حرف من ناراحت شدند و دل و دماغی برای درس خواندن ندارند! متوجه شدم که هرچه هست از جمله‌ی اخیر من که مهمان امام حسین (ع) هستم، آب می‌خورد. خلاصه تا بخواهم بحث را برای بچه‌ها توضیح دهم، یکی از بچه‌ها گفت: «آقا معلم! چرا مهمون امام حسین (ع)؟ برای چی مهمون امام حسن (ع) نیستید! نصف بچه‌های کلاس، مال پایین محله هستند که اسم مسجدش امام حسن (ع) است. حالا چون مدرسه‌ی شما بالای محل قرار دارد، شما هم باید مهمون مسجد امام حسین (ع) باشید!» با به پایان رسیدن این جملات بغض‌آلود یکی از شاگردانم بود که فهمیدم، بچه‌ها منظور من از این که مهمان امام حسین (ع) هستم را با مهمان مسجد امام حسین (ع) اشتباه گرفته‌اند و خلاصه این موضوع باعث ناراحتی آن‌ها شده است. با رفع این سوءتفاهم، با بچه‌های بالا و پایین محل قرار گذاشتیم که به جای یک شب، دو شب را کنار آن‌ها باشم، با این شرط که شب اول در کنار بچه‌های مسجد امام حسن (ع) پایین محل و شب دوم در کنار بچه‌های مسجد امام حسین (ع) در بالا محل و مهمان همیشگی سالار شهیدان امام حسین (ع) باشم.

